

دوشنبه ۱۴۰۰/۳/۳

جلسه ۶۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقى الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

(قسمت ابتدایی کلاس ضبط نشده است)

اطلاق این است که انصراف نباشد، اما اگر انصراف بود دیگر انصراف مانع از انعقاد اطلاق می شود. ایشان می فرماید: انصراف مراتب دارد. یکی از مراتب آن این می باشد که آن مقید، قدر متیقن می شود یعنی آن منصرف علیه، قدر متیقن می شود ولو اینکه ظهور در آن پیدا نمی کند. این انصراف شبیه همان قدر متیقن در مقام تخاطب است. برخی از مراتب انصراف هم این است که خطاب مجمل می شود، نه ظهور در مقید پیدا می کند و نه ظهور در مطلق پیدا می کند. بعد

می فرماید: کما اینکه انصراف گاهی مواقع موجب اشتراک یا نقل می شود و معنایی جدید پدید می آورد.

ان قلت: شما که فرمودید: «تقیید موجب مجازیت نیست»، پس چطوری به معنای دوم نقل پیدا می کند یا موجب اشتراک می شود؟

قلت: ما گفتیم تقیید مستلزم مجازیت نیست نه اینکه مجازیت امکان ندارد. یک وقت لفظ عالم گفته می شود و از عالم، عالم عادل اراده می شود، خب این مجاز است و لفظ اسم جنس در مقید استعمال شده است. یک وقت هست وقتی گفته می شود «اکرم العالم العادل» از عالم، عالم عادل اراده نشده، بلکه از عالم ذات عالم اراده شده و از عادل، عادل اراده شده است. مجموع این دو به تعدد دال و مدلول عالم عادل می شود. خب این مجاز نیست ولی اولی مجاز است. ما قبلاً گفتیم که تقیید مستلزم مجازیت نیست نه اینکه تقیید امکان ندارد مجاز بشود، بلکه امکان مجازیت هست لذا می فرماید: «فإن استعمال المطلق فی المقید بمکان من الامکان» استعمال مطلق در مقید یعنی وقتی که می گوید: «اکرم العالم العادل» عالم در عالم عادل استعمال شده منتهی عادل قید بر مجازیت است.

یک کلمه هم عرض کنم - شاید قبلاً نیز تذکر داده باشم - این کلمه مطلق در فرمایشات مرحوم آخوند ره به دو معناست، مثلاً مقصود از مطلق در «فإن استعمال المطلق فی المقید» یعنی مطلق اسم جنس، نه آن مطلق لا بشرط قسمی. وقتی که عالم در عالم عادل استعمال شود و شارع بفرماید: «اکرم العالم العادل» دیگر مطلقی در کار نیست. مقصود ایشان از «مطلق» وقتی می فرماید: «فإن استعمال المطلق فی المقید بمکان من الامکان» یعنی اسم جنس، یعنی آن مطلق بدون هیچ قرینه ای، یعنی ذات اسم جنس در مقید استعمال شده است.

خب دقت کنید، وقتی شارع می فرماید: «اکرم العالم العادل» چطور می شود که موجب اشتراک یا نقل می شود؟ مرحوم آخوند دو جواب می دهد: اول: این مطلق مجازاً در مقید استعمال شده است. خب وقتی که مجازاً استعمال شد، کثرت استعمال مجازی موجب وضع تعینی دومی می

شود که آن، نقل است یا موجب اشتراک می شود. بستگی دارد که چقدر زیاد باشد یا آن طرف چقدر کم باشد.

دوم: ما اصلاً ملترم می شویم که در تقیید، مطلق یعنی آن اسم جنس و آن ذات، در مقید استعمال نمی شود بلکه به تعدد دال و مدلول این در مقید استعمال شده یعنی عالم عادل. یعنی عالم در همان ماهیت مبهمه مهمله استعمال می شود، عادل هم استعمال می شود و مجموع این دو دال، عالم عادل می شود. مرحوم آخوند می فرماید: حتی بنابر این مسلک باز ممکن است موجب نقل و اشتراک شود. خب این چرا؟ می فرماید: «إن كثرة إرادة المقيد لدى إطلاق المطلق (باز مراد از این مطلق، اسم جنس است و مطلقى که لا بشرط قسمی ست نیست. اطلاق مطلق یعنی اسم جنس گفته می شود بدون هیچ قیدی) و لو بدال آخر (یعنی مجازاً استعمال نمی شود بلکه عالم در ذات عالم استعمال میشود و عادل نیز در ذات عادل استعمال می شود) ربما تبلغ بمثابة تجب له مزية أنس (این کثرت استعمال یک وقت آن قدر زیاد می شود که یک انسی بین این معنای مقید - ولو به دال آخر - با آن لفظ مطلق ایجاد می شود که این موجب اشتراک یا موجب نقل می شود) كما في المجاز المشهور أو تعینا و اختصاصا به (یا نه، ایجاب می کند که وضع تعینی پیدا کند و مختص به این شود) كما في المنقول بالغلبة (مثلاً معنای لغوی هاتف، جن است. این هاتف در تلفن استعمال شده است. اینقدر این استعمال زیاد شده که الآن وقتی هاتف می گویند، معنای دومی به ذهن می آید یعنی وضع تعینی پیدا کرده است. بعد ایشان می فرماید: فافهم. خب لعل فافهم اشاره به این داشته باشد - كما اینکه محشین هم به آخوند ره اشکال کرده اند - که جناب آخوند ره، شما در بحث اوامر، در بحث ظهور ماده امر یا ظهور صیغه امر در وجوب، ظهور وضعی را قائل هستید. خب آن جا اشکال شده که استعمال صیغه «افعل» در استحباب خیلی زیاد است و این موجب می شود که ظهور وضعی بهم بخورد. شما فرمودید که استعمال صغیه افعل در استحباب با قرینه مصحوبه موجب نقل نمی شود، این موجب اجمال و اشتراک نمی شود اما اینجا آقای آخوند ره درست بر خلاف آنجا فرموده اید.

ممکن است کسی بگوید: اینجا با آنجا فرق می کند کما اینکه عقیده ما این است که فرق می کند بعد کسی بیاید و ان قلت و قلت و... اینجا خوب است ولی اینجا دردی را دوا نمی کند. شما بفرما نظرت چیست؟ این مهم است. عرض ما این است که تارة (خوب دقت کنید) این متکلم لفظ مطلق را بدون قید اصلاً استعمال نمی کند. هر وقت صیغه افعال در کلماتش آمده با قید آمده و ظهور در استحباب پیدا کرده است. اگر این طور باشد، چنانچه این متکلم - یا اصلاً استعمالات درجه در عرف به این کیفیت باشد - یک جایی لفظ را به تنهایی بگوید موجب اشتراک و نقل می شود و حق با آخوند ره است اما اگر یک وقت این متکلم صیغه افعال یا لفظ مطلق را بدون قید نیز استعمال می کند، در معنای موضوع له استعمال می کند ولی کم است مثلاً اگر هزار مورد استعمال صیغه افعال در کلمات شارع مقدس باشد، ۹۷۰ مورد آن با قرینه در استحباب است ولی ۳۰ مورد بدون قرینه در وجوب است اینجا دیگر موجب انصراف، نقل و اشتراک نمی شود. من خیال می کنم این فافهم اشاره به این است که جناب آقای ایروانی ره و محشین دیگر این که شما به آخوند ره اشکال کردید که این فرمایش شما مخالف آن چیزی هست که در جای دیگر فرموده اید درست نیست، با همین توضیحی که عرض کردم. اتفاقاً عبارت آخوند ره در بحث اوامر این است (از سابق الایام در ذهنم هست): «استعمال صیغه افعال در وجوب هم زیاد است. اگر بیشتر از استحباب نباشد کمتر از استحباب نیست و ثانیاً لو فرض که آن زیاد باشد و این کم، باز موجب نمی شود که ظهور بهم بخورد» اینجا فقط یک کلمه می فرماید: «إن کثرة إرادة المقید لدى إطلاق المطلق ولو بدال آخر ربما تبلغ» گاهی مواقع به حدی میرسد. البته من قبول دارم که ممکن است کسی بگوید: «ظاهر عبارت آخوند ره دارد که مجرد کثرت ولو آن طرف دیگر استعمال شود». ولی منافات ندارد و اصلاً اگر آن هم استعمال شود، این قدر نادر است، نادر است که در مجموع استعمالات عرف دیده نمی شود و ذهن به آنها توجه پیدا نمی کند لذا مرحوم آخوند با این توضیحی که عرض کردیم نعم ما قال و نقطه تنافی ای هم وجود ندارد. فافهم که اینجا مطلب ما با آن چه که آنجا عرض کردیم قابل جمع است. هذا تمام الکلام در انصراف.

یک مطلب دیگری را هم عرض کنم. این مطلب را بارها عرض کردیم و آقای صدر نیز به عنوان یکی از تنبیهات در ما نحن فیه ذکر کرده است. آن مطلب این است که ما یک اطلاق حکمی داریم و یک اطلاق مقامی. البته از اطلاق حکمی - بنابر آن چه ما از سابق الایام شنیده بودیم و از قدما نقل می کردیم - به اطلاق لفظی تعبیر می کنند. ما یک اطلاق لفظی داریم و یک اطلاق مقامی. فرق بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی این است که منشأ اطلاق لفظی در واقع آن گفته های متکلم است. از گفته ی متکلم ما اطلاق می فهمیم یا به قول ایشان اطلاق حکمی اما اطلاق مقامی یعنی از نگفته های متکلم ما متوجه می شویم. وقتی که از سکوت متکلم ما متوجه می شویم آقای صدر فرموده: فرق بین اطلاق مقامی و اطلاق لفظی این است که در اطلاق لفظی اگر نسبت به مقدمات اولی - اینکه مولی در مقام بیان است - شک کنیم، اصل اولی در جبلة و ارتکاز عقلاء این است که متکلم می خواهد با این کلام مقصودش را تفهیم کند؛ اما در اطلاق مقامی می خواهد با سکوتش مقصودش را تفهیم نماید. خب اینکه متکلم با سکوتش مقصودش را تفهیم نماید در ارتکاز و جبلة عقلاء و در سیره محاوره نیست لذا در اطلاق مقامی اگر بخواهیم احراز نماید که مولی در مقام بیان است، احتیاج به قرینه خاص داریم ولی در اطلاق لفظی، عدم کونه فی مقام البیان احتیاج به قرینه خاص دارد. مثلاً وقتی که شارع می فرماید: ان الخمس یتعلق بارباح المکاسب و میراثی که لا یحتسب من غیر اب و لا ابن و متاجر و... از اینکه دارد می شمرد معلوم می شود که می خواهد با سکوت... یعنی هر چه را که نشمردم مقصود من نیست. معمولاً اطلاق مقامی یا باید در جواب سوال سائل باشد یا باید در مقام عد و شمارش باشد. بله یک مورد را از قدیم الایام همه استثناء کرده اند، آقای صدر نیز اینجا استثناء کرده است و آن این است که اگر یک قیدی باشد، یک مطلبی باشد که مما یغفل عنه عامة باشد، عامه مردم از آن غافل هستند. در اینجا اگر شارع سکوت فرمود و تذکر نفرمود، عقل می گوید: باید این را مولی در مقام بیان بر آید لذا به سکوتش دلالت می کند که این قید معتبر نیست مثل قصد وجه، مثل قصد تمیز. الآن این عوام هایی که وسواس می شوند یا جاهل است اما مساله می گوید... گاهی مواقع ما به

مسافرت می رفتیم، یک بنده خدای متدینی می گفت: حاج آقا پدرم در آمد. می گفتم: چرا عزیزم؟ می گفت: من نمی دانم که بگویم چهار رکعت نماز ظهر واجب قربت الی الله یا واجبش را نمی خواهد بگویم. یک کسی می گوید باید بگویی و یک کسی می گوید نباید بگویی. خب من چه کار کنم؟ گفتم: دلت می خواهد بگو، دلت می خواهد نگو. گفت: من نمی توانم و گیج می شوم. گفتم که خب بگو. گفت که گیج می شوم. گفتم که خب نگو. گفت که گیج می شوم. گفتم: هر کار کردی، کردی. اینکه آن می گوید: «باید بگویی چهار رکعت نماز ظهر واجب قربت الی الله»، و این یکی می گوید: «چهار رکعت نماز ظهر» خب این واجب همان قصد وجه و قصد تمییز است. خب قصد وجه و قصد تمییز، مما یغفل عنه عامة است. وقتی که من قنوت می خوانم باید قصد کنم این قنوتی که می خوانم جزء مستحب است و واجب نیست. شما الان اگر از ۹۹.۵ در صد مردم سوال کنید که وقتی نماز می خوانید، قنوت را به قصد وجوب می آورید یا به قصد استحباب؟ باز از قنوت ظریف تر این «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» است. ممکن است در ذهن بعضی از عوام ها این باشد که سلام اول واجب نیست و یکی از سلام دوم و سلام سوم واجب است، ولی اصلاً فکر نمی کنم که اگر در حرم امام رضا علیه السلام، از فروردین ۱۴۰۰ تا آخر فروردین ۱۴۰۱ بایستید یک نفر پیدا شود که بگوید: «السلام علیکم» فقط واجب است، حتی «و رحمة الله» مستحب است. مردم متوجه نیستند که کجا واجب و کجا مستحب است، مخصوصاً قنوت را نوع مردم واجب می دانند لذا سوال می کنند که قنوت را فراموش کردم آیا نمازم درست هست؟ مردم اصلاً غافل هستند به همین جهت آخوند ره و آقای خوئی ره و علمای قبل از ایشان فرموده اند که آن چیزی هایی که مردم نسبت به آنها غافل هستند برای آنها، به اطلاق مقامی مخاطب می توان تمسک کرد لذا می گوییم: قصد وجه و قصد تمییز معتبر نیست. ما به اطلاق لفظی تمسک نمی کنیم که آخوند ره بگوید: «چون از انقسامات ثانویه است و چون تقیید محال است، اطلاق نیز محال می باشد» بلکه آن را از اطلاق مقامی ثابت می کنیم. هذا تمام الکلام در

این بحث های مطلق. تعریف مطلق، مقدمات حکمت، معنای اسم جنس. به نظرم خیلی طولانی شد ولی بحمد الله و منته تمام شد.

بعد مرحوم آخوند وارد مطلب بعد می شود. مطلب بعد این است که اگر ما یک مطلق و یک مقید داشته باشیم، آیا اینجا حمل مطلق بر مقید می شود یا حمل مطلق بر مقید نمی شود.

ایشان می فرماید: تارة این مطلق و مقید متنافین هستند. اگر متنافین باشند قطعاً مقید مقدم می شود و مطلق حمل بر مقید می شود. خب چرا؟ مرحوم آقای ایروانی یا دیگران - خود آخوند ره فقط یک کلام گفته که «و لا اشکال فی التقیید» - این طور توضیح داده اند که تارة ما ملتزم می شویم که یکی از مقدمات حکمت، عدم البیان است ولو منفصلاً و به خطاب و دال آخر، و آخری مثل مرحوم آخوند ملتزم می شویم که به شخص همین کلام و نه کلام آخر. بنابر مسلک اول، اصلاً تنافی بین اطلاق و تقیید نیست زیرا با وجود مقید اصلاً اطلاق منعقد نمی شود چرا که بیان آمده است؛ اما آخوند ره که این را قبول ندارد، ایشان فرمود: بیان قید منفصل کشف نمی کند که مولی در مقام بیان نبوده است بلکه در مقام بیان بوده و اطلاق منعقد شده است. خب چرا؟ ایشان می فرماید: به خاطر اینکه قید وقتی که ذکر شد ظهور و دلالت آن در دخالت در حکم اقوی هست از دلالت آن مطلق بر اطلاق. یعنی اگر در یک خطابی فرمود: «احل الله البیع» و در یک خطابی فرمود: «لا بیع فی المکیل و الموزون الا بالکیل أو الوزن»، اینجا ظهور این قید در اینکه کیل و وزن دخالت در صحت بیع دارند اقوی است از ظهور مطلق در اطلاق. مرحوم شیخنا الاستاذ می فرمود: «فقه ما فقه اقوی و اضعف نیست بلکه فقه ما فقه اظهر و ظاهر است. ما تشخیص می دهیم که این اظهر است، تشخیص می دهیم که آن، ظاهر است، اقوی و اضعف ... مگر ما علم به ملاکات داریم!؟» استاد: مقصود آن کسی که اقوی و اضعف می گوید - مخصوصاً این عبارت مرحوم آقای ایروانی - همان اظهر و ظاهر است نه اقوی ملاکاً. بعضی که یک مقداری یا دقیق تر شده اند یا مته بر خشخاش گذاشته اند می گویند: «این حرفی که اظهر بر ظاهر مقدم است، حرف درستی نیست. چه کسی گفته که اظهر بر ظاهر مقدم است. بحث ما بحث قرینه و ذو القرینه است. مقید

منفصل بر مطلق قرینه می شود». البته آن کسی که می گوید: اظهر و ظاهر، مقصودش همین است و الا اگر یک جایی بفرماید: «اکرم العلماء حتماً جمیعهم» بعد یک مقید آید که «لا تکرّم الفاسق من العلماء». خب اینجا ظهور اکرم در وجوب از لا تکرّم الفاسق من العلماء اظهر است زیرا لا تکرّم که ظهور در حرمت دارد با کراهت نیز سازگار است. خب اینجا با اینکه آن اظهر است اما مقدم نمی شود زیرا گفته اند خاص قرینه است. بله یک عبارتی ظاهراً در فرمایشات مرحوم آقای ایروانی است، البته دیگران هم دارند - من در این حواشی مطلب جدید ندیدم. بله یک دو نکته ما عرض می کنیم که مطالب جدیدی هستند البته نه جدیدی که... در کلمات قدماء هست - آن مطلب این است که فرموده اند: ربما ظهور آن خطاب مطلق در اطلاق آنقدر زیاد و واضح است که ما از مقید رفع ید می کنیم مثل انقص الافراد ثواباً مانند صلاة در حمام، اما در سیره عقلاء ضابطه ای باشد که کجا حمل مطلق بر مقید می کنیم و کجا حمل مطلق بر مقید نمی کنیم... . اصل این مطلب که اگر مطلق گفته شد و یک مقیدی گفته شد، مقید مقدم است ... ما در سیره عقلاء اصلاً مطلق و مقید نداریم. طرف مثلاً می گوید: «هر شب بیا» بعد زنگ می زند و می گوید «که شب جمعه نمی خواهد بیایی» در اینجا شاید کسی بگوید: «لابد نظرش عوض شده است» می گویند: «نه از اول مقصودش نسبت به شب جمعه نبوده است». اصلاً نه تنها مطلق و مقید بلکه عام و خاص هم ندارند. پس ما در سیره عقلاء نداریم. بعضی ها که خواسته اند توجیه کنند، فرموده اند: «باید تفصیل دهیم بین خطابات کوچه و بازار و بین مجالس قانون گذاری. در خطابات کوچه و بازار ما مطلق و مقید نداریم اما در مجالس قانون گذاری حمل مطلق بر مقید می شود» خب این حرف به عقل قاصر فاطر ما ناتمام است زیرا اولاً مگر در زمان صدر شریعت، مجلس قانون گذاری بوده؟ این گونه که نبوده. حکومت ها به این شکل نبوده اند و مجلس نداشتند. ثانیاً در مجالس قانون گذاری نیز نیست، حتی خود قانون این گونه نوشته می شود - شما الآن به مجالس قانون گذاری عالم نگاه کنید - که مثلاً می گویند: «مالیات گرفته می شود. بعد شرائط را قانون تعیین می کند» یا یک جاهایی که می گویند: «ماده واحده ای ملحق شد» این ماده واحده در واقع همان نسخ

است، یعنی می بینند که قانون نواقصی دارد و در عمل به نواقص آن برخورد کردند یا نه، قانون نقص ندارد اینها نمی توانند اجرا کنند یا به نفع مجری نیست، در این جا یک ماده واحده می زنند، ولی ما تا به امروز نشنیده ایم که یک ماده ی قانونی ای باشد که بگویند: «اینها تخصیص است». ممکن است کسی بگوید: «حاج آقا شما مگر چقدر در قوانین و ... سر رشته دارید؟» این هم یکی از لا طائلاتی هست که دانشگاهی ها به حوزه می بندند. یک کسی که لیسانس حقوق میگیرد که وکیل، حقوقدان و ... شود یا فوق لیسانس یا دکترا و... تمام درس هایی که برای دکترا خوانده به اندازه کار دو ماه مراجع و علماء نیست. من مطمئن هستم که اگر کسی در فقه و اصول کار کرده باشد حتی اگر کتاب قانون را ندیده باشد در فهم قوانین از کسانی که دکترای حقوق دارند ... حتی پزشک ها... یک وقت یک جایی بودیم که چند پزشک بودند و در مورد سقط جنین و بچه ناقص و مرگ مغزی و... بحث شد. آنها طوری صحبت می کردند که اصلا علماء مرگ مغزی را متوجه نمی شوند. من گفتم که آقا اینها که شما می گوئید، علماء در خواب می فهمند. آن مطالبی که آنها برای بیداری گذاشته اند مطالب عرشی ست و کار غیر علماء نیست. خلاصه این یک لا طائلاتی هست که ... یک عده نفهم هم در حوزه می گویند: «آقا ما باید کمک بگیریم و...». پدر فقه و دین و همه را در آورده اند. طرف آمده موضوع شناسی و ... یک عده بی سواد نیز گول این حرف ها را می خورند، و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین